

بررسی تطبیقی ختم ولایت از دیدگاه ابن عربی و سید حیدر آملی*

دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی

دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد

E-mail: shahrud@ferdowsi.um.ac.ir

چکیده

ختم ولایت، یکی از مسایل مهم عرفان است که بسیاری از عارفان بزرگ، جنبه‌های مختلف آن را مورد بحث قرار داده‌اند. سید حیدر آملی، از عارفان بزرگی است که نه تنها به دقت این مسأله را به بحث گذاشته است بلکه بر خلاف دیگران که سعی در توجیه سخنان عارف نامدار، ابن عربی، داشته‌اند، به صراحت با او به مخالفت برخاسته و با توجه به دلایل عقلی، نقلی و کشفی، نظری وی را مبنی بر این که حضرت عیسی (ع) خاتم ولایت مطلقه است، رد می‌کند و ختم ولایت مطلقه را ویژه حضرت امیر مؤمنان (ع) و ختم ولایت مقیده را ویژه حضرت مهدی (عج) می‌داند.

کلیدواژه‌ها: ولایت مطلقه، ولایت مقیده، ختم ولایت.

* - تاریخ وصول: ۸۱/۶/۱۵؛ تاریخ تصویب نهایی: ۸۲/۷/۱۵.

مقدمه

توحید و ولایت یا توحید و موحد که بر حسب اعتبار متعدد ولی در واقع یک حقیقتند، مهمترین مسأله عرفان به شمار می‌روند. موحد حقیقی که به همه مراتب توحید دست یافته باشد، ولی نام دارد و همان گونه که هر چیزی آغاز و انجامی دارد ولایت نیز آغاز و انجامی دارد که انجام و پایان ولایت در وجود ولی خاتم تحقق می‌پذیرد که او را خاتم اولیاء می‌نامند. ابن عربی مشهور به شیخ اکبر بزرگترین عارف مسلمان است که بیشتر عارفان پس از وی نظریات او را پذیرفته و به شرح و تفسیر آن پرداخته‌اند و کمتر کسی آرای وی را به نقد کشیده است. سید حیدر آملی که یکی از بزرگترین عارفان شیعه است در برخی از مسائل به چنین امر خطیری دست زده است. او با نقد دقیق نظریه ابن عربی در مسأله ختم ولایت تصویر آزادترین عارف را از خود ترسیم کرده است. در این نوشتار به شرح دیدگاههای آن دو و نقد عمیق آملی بر ابن عربی می‌پردازیم.

ولایت صفتی الهی و شأنی از شؤون ذاتی حق تعالی است که اقتضای ظهور دارد. کریمه «و هو الولی الحمید» (شوری، ۲۸) به وصف بودن آن اشاره دارد. این صفت نسبت به همه اشیاء برابر است؛ یعنی او بر همه چیز ولایت دارد و به همه چیز نزدیک است و از این جهت ماسوی الله با یکدیگر تفاوتی ندارند (قمشهای، ۵). چنان که امام کاظم (ع) فرمود: «استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء» (مجلسی، ۳۸/۵۸) و در روایت دیگر آمده است که: «استوی من کل شیء فلیس شیء اقرب الیه من شیء فلم یبعد منه بعید و لم یقرب منه قریب» (مجلسی، ۳۳۷۳).

اسم ولی باطن اسم الله است چون ولایت از الهیت نهاتر است، الهیت نیز باطن حقیقت محمدیه است پس ولایت باطن حقیقت محمدیه است و حقیقت محمدیه ظاهر ولایت و الهیت و صورت آن دو است و ظاهر عین باطن و باطن عین ظاهر است و تفاوت آن دو در تمایز عقلی است ولی در وجود یگانه‌اند (قمشهای، ۵).

رق الزجاج و رقت الخمر و تشابها فتشاكل الامر
فكانما خمر و لا قدح و كانما قدح و لا خمر

و به تعبیر فارسی:

از صفای می و لطافت جام به هم آمیخت رنگ جام و مدام
همه جام است و نیست گویی می یا مدام است و نیست گویی جام

ولایت رقیقه وجود است و همان گونه که وجود بر حسب ظهور درجات متعدد و متفاوتی از جهت کمال و نقص و شدت و ضعف دارد، ولایت نیز دارای درجات مختلف است و به صورت تشکیکی بر مراتب مختلف حمل می‌گردد. وجود به حکم عینیت با اشیاء در همه مراتب، به همه چیز نزدیک است و همه چیز هم به او نزدیک است و چون حق تعالی حقیقت وجود است، به همه چیز نزدیکترین است و این عالترین درجه ولایت است.

همان گونه که با تنزل وجود و نزدیک شدن آن به مرز عدم، اوصاف آن منتفی و احکام آن نهان می‌گردد و حتی نام وجود از آن سلب می‌شود، ولایت نیز اگر تنزل یابد و به عدم قرین گردد، احکام آن رفع و حتی نام آن نیز سلب می‌شود؛ از این رو، به غواصق و ظلمات همچون سنگ و خاک و کفر و فسق ولی گفته نمی‌شود، همان گونه که موجود گفته نمی‌شود.

همان گونه که اگر نور وجود و اوصاف آن مقهور ظلمت عدم و احکام آن واقع شود، احکام و آثار آن برداشته می‌شود، اگر وجود نیز از این جایگاه پست بیرون رود و به نور ایمان منور گردد، احکام آن ظاهر و اوصاف آن غالب خواهد شد و به ولایت متصف می‌گردد و هر چه به نور ایمان روشنتر شود ولایت آن بیشتر است تا آن که از مراتب نفوس زمینی و آسمانی بالاتر رود و به عالم قدس واصل گردد و از آن هم بگذرد و چون به مقام روح اعظم - مقام عیسی (ع) - برسد، ولایت عامه ختم می‌شود و ولایت خاصه محمدیه آغاز می‌گردد.

هرگاه وجود از این مرتبه نیز بالاتر رود و از مقام امکان خارج و در حریم قدس لاهوت وارد شود، از امکان به وجوب و فناء فی الله و بقاء بالله متحول می‌گردد و در این هنگام، ولایت از شرک نهادن آمرزیده که فتح میسین است، پاک می‌گردد. (این ولایت به امت مرحومه اختصاص دارد) و سبب سیر ولی در یکایک اسماء می‌شود تا آن که به مرتبه همه اسماء برسد و امام و مرجع همه اولیا خاصه و عامه گردد و همه آنان از او مستفیض گردند. آن گاه که این ولایت به نهایت شدت خود رسید، صفت خدا می‌گردد، و مصداق الولی الحمید می‌شود (قمشه‌ای، ۱۰).

ولایت بر دو قسم است: ۱ - عامه، امکانی، خلقی ۲ - خاصه، وجوبی، حقی.

ولایت عامه

ولایت عامه قرب عام و فراگیری است که شامل همه مؤمنان می‌شود، چنان که کریمه «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» (بقره، ۲۵۷) بدان اشاره دارد. ولایت عامه بر دو قسم است:

۱ - ولایت ارباب سلوک که ابتدای مقام ولایت است و از مرتبه تخلیه آغاز شده و با طی منازل و مراتب متعددی به مرتبه قرب نوافل که از مراتب فناست، پایان می‌پذیرد. صاحب این ولایت، در مراحل آغازین سلوک، به لطیفه قلب و ایمان یقینی و هبی مجرد از برهان می‌رسد. در ادامه سلوک و نهایت آن، به لطیفه روح و حق یقین و فتح قرب و بطن دوم و سوم از بطون قرآنی، دست می‌یابد.

۲ - ولایت ارباب قلوب و واصلان به مقام قرب نوافل و فرایض که فانی در حق و باقی به اویند. همه اولیای واصل و انبیا و رسولان دارای این مقام هستند و بدین جهت، آن را ولایت عامه نامیده‌اند و در برابر آن ولایت خاصه است که به حقیقت محمدیه و اولاد پاک او اختصاص دارد (آشتیانی، همان، ۹۰۳).

این ولایت پس از تکمیل سفر اول و آغاز سفر دوم، با فنای در حق و بقای به او

و خلع وجود امکانی و لبس وجود حقانی به دست می‌آید (قمشه‌ای، ۲). صاحب این مرتبه، به مقام احسان و اصول که مرتبه نخست وصول است و لطیفه سیر یا روح که سبب اتصال به نهایت مقام قاب قوسین و بدایت مقام اوآذنی است و فتح مبین و بطن چهارم و پنجم و ششم، نایل می‌گردد.

ولایت خاصه

ولایت خاصه ولایت محمدیه و اوصیای پاک اوست. از آن جا که صاحب آن کسی است که به مقام فنای در حق و بقای به حق رسیده باشد و بقای بعد از فنا و فنای از دو فنا و صحو بعد از محو و تمکین بعد از تلوین، برای او مقام باشد نه حال، او فاقد مقام معین است و چون همه انبیا در ملکوت و آسمان، دارای مقام خاصی هستند. تنها کسی که در زمین و آسمان و ملکوت و جبروت، مقام مخصوص ندارند، حقیقت محمدیه است. مقام مخصوص او (اگر بتوان آن را مقام نامید) مقام اوآذنی است. به تعبیر دیگر، ولایت خاصه ولایت کسانی است که ویژگیهای بشری را از خود دور ساخته و از مقام جبروت فراتر رفته و به عالم لاهوت وارد شده‌اند.

به نظر برخی فنای در حق و بقای به او با خلع وجود امکانی و لبس وجود حقانی که در پایان سفر اول و آغاز سفر دوم حاصل می‌شود، مقام «قاب قوسین» است که اختصاص به حضرت ختمی مرتبت و اوصیا و وارثان او دارد. سایر انبیا و اوصیا اگر به این مقام دست یابند، این مقام برای آنها حال است نه مقام. شاهد بر آن این است که حضرت ختمی مرتبت در شب معراج آنان را در افلاک و آسمانها مشاهده کرد و از آن جا که افلاک و آسمانها (خواه وجود نفسی آنها مقصود باشد و خواه عقلی، امکانی است و نه حقانی، چون وجود حقانی وجود جمعی الهی است ولی وجود آنها فرقی امکانی است) دارای ولایت عامه هستند، پس این مرتبه از ولایت خاصه یعنی مقام قاب قوسین اگر برای آنها حاصل شود حال است نه مقام (قمشه‌ای، ۲).

ولایت خاصه و باطن حقیقت محمدیه، اگر به اسمی و حدیثی مقید شود، ولایت مقیده خاصه است و اگر مطلق از قیود و حدود لحاظ شود (قمشه‌ای، ۲) ولایت مطلقه خاصه است که به اعتبار اطلاق، همه اسما و صفات کلی و جزئی را دارد و به اعتبار مظهریت، مظهر همه صفات و منشأ ظهور همه تجلیات است. از این جهت به اعتبار جامعیت و کلیت، واجد همه شؤون و مراتب و نیز مبدأ همه تجلیات و ظهورات و نیز متّصف به همه اسمای حسنی و صفات علیای الهی است. از این نگاه، آن حقیقت مطلقه، همان اسم اعظم الهی است که در تمام مراتب هستی تجلی یافته است.

این ولایت با وصف اطلاق، در همه مراتب ولایت انبیا و اولیا تجلی یافته است. ظهور کامل آن در عالم هستی در وجود حضرت ختم نبوت و مشکات تام حضرت ختم ولایت است. ظهور آن در ختم ولایت، همانند ظهور آن در ختم نبوت، سبب اجتماع همه اوصاف جمال و جلال در او می‌شود.

این ولایت از کسی است که به نهایت فنا و محو تام و مطلق و زوال احکام امکانی و تلبس به احکام و جویی دست یافته، شرک خفی و اخفی از وجودش رخت بر بسته بلکه هیچ گاه بدان آلوده نگردیده، در همه اسماء و صفات، سیر جمعی کرده؛ به معرفت تفصیلی همه مراتب هستی و فوق آن رسیده، به مقام جمع همه اسماء و اتحاد با اسم الله تحقق یافته، تحقق در اسماء و فنا در احدیت وجود و بقای به آن برایش مقام و ملکه شده؛ از این مقام نیز ترقی کرده و به مقام احدیت جمع الجمع اسمائی و صفاتی نائل گشته باشد و از اجتماع اسماء ذاتی و مفاتیح غیب اسمائی متحقق در احدیت ذاتیه و اسمای کلیه ثابت در واحدیت، قلبی متولد شود که کمالات آن نامتناهی باشد.

ابتدای این مقام، که نهایت مقام قاب قوسین و بدایت مقام اوّذئی است، پایان سیر پیامبران اولوالعزم و آغاز سیر ویژه خاتم انبیا و خاتم اولیاست. به تعبیر دیگر سیر خلق در سه مرتبه کلی انجام می‌شود و پویندگان راه توحید حقیقی سه گروهند: گروه اول، سالکان محب که اهل بدایتند و غایت سیرشان وصول به نهایت است. گروه دوم،

اریاب قلوب و مجذوبان سالک که اهل نهایتند و آغاز سیرشان ابتدای مراتب نهایت و غایت آن قاب قوسین است. گروه سوم، فانیان در ذات حق یعنی حبیب خدا و هر که در محبت او منغمر باشد. اینان اهل نهایت نهایتند و آغاز سیر آنها مقام اوادنی و غایت آن فنای تام یا وصول به حق است. به گونه‌ای که میان آنها و محبوبشان فرقی نماند. پایان سیر اهل بدایات، آغاز سیر اهل نهایت است و پایان سیر اهل نهایت آغاز سیر حبیب است.

صاحب این مقام دارای فتح مطلق و مرتبه اکملیت و تمخّص و مقام اوادنی و بطن هفتم قرآن و لطیفه هفتم است و بر همه تعینات هستی ریاست کلی و تام دارد و جمال و جلال او و نیز حسنات و فضایل او حدّ و نهایت ندارد (آشتیانی، همان، ۸۹۳ - ۹۰۴). به نظر نگارنده، مقامات یاد شده از مراتب وجود امکانی است و خاتم انبیا و اولیا، از جهتی فانی از وجود امکانی هستند. بنابراین، هیچ یک از موارد یاد شده مقام آنها نیست بلکه رقیقه و تجلی آنهاست.

مقام خاتم انبیا و خاتم اولیا

حقیقت محمدیه به حسب باطن ذات و مقام کلی ولایت، بر همه مراتب هستی احاطه دارد و اسماء الهی و اعیان ثابته، پرتو مقام تحقق او به اسم الله است. در قرب نوافل، جهت عینی حق تعالی مظهر کامل ولی است؛ از این رو، چشم و گوش و زبان و دست و پای او می‌شود. در قرب فرایض، ذات و جهت خلقی ولی، در جهت حقی حق تعالی فانی و مستهلک است. مرتبه جمع میان این دو قرب به گونه‌ای است که اولاً به یکی از آن دو مقید نیست و ثانیاً تعاقب و تناوب ندارد. «اهل معرفت این مرتبه را مقام جمع الجمع و قاب قوسین و آیه کریمه «الذین یبایعونک انما یبایعون الله» (فتح، ۱۰) را ناظر به همین مقام دانسته‌اند.» (آشتیانی، شرح مقدمه میصری، ۸۹۲). به نظر برخی از عارفان، مقام حضرت ختمی مرتبت، همین مقام است. به گفته شیخ شبستری، مقام

دلربایش جمع جمع است. ولی به نظر جمعی دیگر، از آن جا که این مقام مقید به اطلاق است، مقام وی بالاتر از آن است و آن مرتبه‌ای است که ولی، صاحب قرب مطلق از احوال سه گانه یاد شده باشد و به خاطر نهایت قرب و احاطه و بدون تفید به چیزی، بتواند به هر یک از سه قرب، ظاهر شود.

مقام خاتم اولیا، باطن مقام خاتم انبیاست؛ زیرا ولایت، باطن نبوت است. ظاهر نبوت، اعلام خیر از غیب و باطن آن تصرف در انسانها از طریق اجرای احکام است. به همین دلیل است که «خاتم اولیا در واقع، همان خاتم انبیا» (ترمذی، ۴۸۷) و حقیقت محمدیه است که در مظاهر همه انبیا و اولیا تجلی یافته و به تعینات اعیان ثابتة اولیا و انبیا مقید شده است.

حقیقت ولایت نیز مانند حقیقت محمدیه، مراتب و ظهوراتی دارد که هر کدام دارای احکام مختلف و متکثری است که محیط بر همه مراتب ولایت است و همه انبیا و اولیا فرع و تابع این مقام هستند و به تعبیر ابن عربی هر نبی و هر ولی به هر حسن و کمالی که دست می‌یابد، آن را از مشکات خاتم اولیا یافته است. (قیصری، شرح فصوص الحکم، ۱۰۹) و انبیا و اولیا به سبب مقامشان، از برکات خاتم اولیا که همان حقیقت ولایت است برخوردارند.

حاصل آن که حقیقت محمدیه همان ولایت مطلقه الهی است که در نبوت مخفی و به صفات کمال و جمال او ظاهر شده است. اگر ولایت در پوشش نبوت نهان نبود و حقیقت آن آشکار شده بود، لا حترقت الحقیقة المحمدیه (قمشه‌ای، ۵ - ۶) و با از میان رفتن حقیقت محمدیه، آسمان و زمین و آنچه میان آنهاست می‌سوخت و معدوم می‌گشت و در هستی غیر از واحد قهار باقی نمی‌ماند چنان که حدیث شریف «لولاک لما خلقت الافلاک» (مجلسی، ۵۷، ۱۹۹) بدان اشاره دارد.

ولایت الهی پس از ظهور در حقیقت محمدیه، در مواطن مختلف با وصفهای متعدد ظهور می‌یابد و در هر عصر و زمانی به صورت شخصی ظاهر می‌شود. آن

حقیقت که در افراد مختلف ظاهر می‌شود، حقیقتی واحد است اگر چه اوصاف متعدد و متفاوت باشد از این رو تفاوت میان اولیاء محمدیه در شرایط و زمینه‌هایی است که اوصاف معینی ظهور می‌کند؛ از این رو گفته‌اند: «اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد و کلنا محمد.» (مجلسی، ۲۶، ۱۶).

مقصود از محمد بودن اشتراک در نام نیست، زیرا با «کلنا محمد» سازگار نیست. بلکه مقصود این است که حقیقت ولایت که در حضرت ختمی مرتبت ظاهر شده است در همه آنها ظاهر شده است. پس اگر گاهی خاتم ولایت محمدیه را امیرمؤمنان (ع) دانسته‌اند و گاهی حضرت مهدی (عج)، اختلاف واقعی نیست زیرا آنان نور و حقیقتی یگانه‌اند که تفاوت آنها در شزون و ظهوراتی است که به اختلاف زمانها و حکمت بالغه الهی مستند است. از این دیدگاه خاتم ولایت محمدیه همان حقیقت محمدیه است که به صورت اوصیاء آن حضرت ظاهر شده است. میان اوصیاء او از جهت آنچه که به آنها مربوط است تفاوتی نیست، تفاوت در اموری است که بیرون از ذات آنان است و به دلیل همین تفاوت، حضرت مهدی (عج) برای ختم این ولایت اولویت دارد (قمش‌های، ۷).

همین ولایت الهی و جوبی که اختصاص به حضرت ختمی مرتبت و اوصیاء ختمین دارد آن گاه که از جایگاه و جوب نازل و به مراتب امکان وارد شود، اولین مرتبه آن مرتبه روح الهی است که به حکم کریمه «و کلمته القاها الی مریم و روح منه» (نساء، ۱۷۱) مقام عیسی (ع) است و وی اولین و کاملترین ولی در سیر نزول و جوب به امکان است، از این رو ولایت وی ولایت امکانی و عام است و حال آن که ولایت حضرت ختمی مرتبت (ص) و اوصیاء متصوص وی (ع)، ولایت و جوبی و خاص است و هر کدام ختم ولایت مربوط به خود هستند.

ولایت عیسی (ع) حسنه‌ای از حسنات خاتم ولایت خاصه محمدیه یعنی حضرت مهدی (عج) است از این رو، عیسی (ع) تابع آن حضرت و همانند همه عالم امکان

(حتی ابلیس و دجال) تحت ولایت و سیطره اوست، چون همه عالم امکان از ابتدا تا انتها از ظهورات و شؤون آن حضرت است چنان که «ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و قبورکم فی القبور» (مجلسی، ۱۰۲، ۱۳۲) بدان اشاره دارد. واژه‌های ذاکرین، اسماء، اجساد و ... همه جمع دارای الف و لام است که معنی استغراق دارد و همه عالم امکان را شامل می‌شود (قمشه‌ای، ۷ - ۸).

مقصود از خاتم اولیا

مقصود از ختم ولایت این نیست که ولایت از عالم هستی یا دست کم از عالم طبیعت برچیده شود؛ چون چنین چیزی ممکن نیست و تا اسم ولی که از اسمای خدای متعالی است باقی است، ولایت و مظاهر آن نیز باقی است. بنابراین تا موجودات هستند، ولایت نیز هست و تا ولایت هست، ولی نیز هست. مقصود از خاتم اولیا کسی است که بر حسب حیطة ولایت و مقام اطلاق بر همه ولایتها و نبوتها محیط باشد و نزدیکترین خلق به حق تعالی باشد. به تعبیر سید خاتم ولایت کسی است که پس از او هیچ ولّی به مقام او نرسد و همه اولیا و امام‌دار جود و وجود او باشند (آملی، جامع الاسرار، ۸۰۵) و به بیان ابن عربی خاتم ولایت مطلق، کسی است که بر همه اولیا از آغاز تا انجام هستی تقدم داشته باشد و همه اولیا از آغاز تا پایان، تابع و پیرو او باشند (ابن عربی، ۱/۱۸۵) و خاتم ولایت مقید کسی است که اولاً ولایت او خاص باشد و ثانیاً با ظهور او، ولایت ختم شود و هیچ ولّی به مقام او هرگز ظاهر نگردد (همان).

ولی حق و حاکم مطلق، حضرت ختمی مرتبت است، چون او مظهر اسم جامع جمیع اسماء (الله) بلکه عین اسم جامع است؛ از این رو از همه کس به حق تعالی نزدیکتر است زیرا مظهر عین ظاهر و اسم عین مسمی و تفاوت آن دو به نوع ظهور ذاتی و صفاتی است و چون تفاوت این دو نوع ظهور به نقص و ضعف نیست بلکه

بدین جهت است که محال است تجلی در مرتبه متجلی باشد، پس حضرت ختمی مرتبت ولی مطلق است که عین اسم جامع می باشد (قمشه ای، ۳).

آرای عرفا درباره خاتم ولایت

به نظر کمال از اهل معرفت خاتم ولایت مطلقه، امیرمؤمنان (ع) و خاتم ولایت مقیده، حضرت مهدی (عج) است. کسی که در برخی از تعابیر خود با رأی اکثر عرفا مخالفت ورزیده است، شیخ اکبر و برخی از شارحان وی مانند قیصری است. سخنان ابن عربی در این زمینه از انسجام لازم برخوردار نیست اگر چه می توان گفت که به نظر ابن عربی، «خاتم ولایت مطلق، حضرت عیسی (ع) و خاتم ولایت مقیده، خود ابن عربی است.» (املی، المقدمات، ۴۱۱).

به نظر شیخ، خاتم ولایت مطلقه در امت پیامبر (ص) کسی است که برترین فرد در این امت باشد و او کسی جز حضرت عیسی (ع) نیست؛ بدین خاطر که وی قطع نظر از ولایت، نبی و رسول نیز بوده و فضیلت ولایت او بر فضیلت نبوت و رسالتش افزوده شده است؛ ولی دیگر اولیا اگر چه از فضیلت ولایت برخوردارند، اما از فضیلت نبوت و رسالت بی بهره اند. بنابراین حضرت عیسی (ع) بر دیگر اولیای محمدیه تقدم و فضیلت دارد؛ از این رو او خاتم ولایت مطلقه محمدیه است (ابن عربی، همان). خاتم ولایت باید تابع شریعت خاتم باشد و شریعت خاتم را از راه کتب و اخبار و احادیث به دست نیارود؛ بلکه یا از طریق وحی و یا بی واسطه از روح مبارک حضرت خاتم (ع) به دست آورد و حضرت عیسی (ع) چنین است؛ زیرا وی در زمان حضرت مهدی (ع) نازل می شود و بر اساس شریعت حضرت خاتم انبیا، حکم خواهد کرد و نیز به خاطر نبوت خود، شریعت را از وحی و به خاطر قرب او به خاتم انبیا (ص) از روح آن حضرت نیز دریافت می کند (ابن عربی، همان). حکیم ترمذی نیز به برتری عیسی (ع) در امت حضرت ختمی مرتبت نظر داده است (ترمذی، ۴۲۰ - ۴۲۱).

قیصری شارح *فصوص الحکم* با توجه به متن *فتوحات مکیه* (۴۹/۲) ختم ولایت را به ختم ولایت عامه و ختم ولایت محمدیه تقسیم می‌کند و حضرت عیسی (ع) را خاتم ولایت عامه مطلقه می‌داند (قیصری، ۱۱۰).

این سخن ابن عربی و نیز شرح قیصری بر آن، سبب شده است که برخی نظر ابن عربی را همان رأی دیگر غارفان بدانند؛ زیرا ظاهر سخن وی این است که خاتم ولایت عامه حضرت عیسی (ع) است. چنان که در جای دیگر می‌گوید: قضای الهی بر این قرار گرفته است همان گونه که دنیا آغاز و انجام دارد، هر آنچه در دنیاست نیز، آغاز و انجام داشته باشد. همان گونه که تشریح، آغاز و انجامی دارد که انجام و خاتم آن، شریعت حضرت ختمی مرتبت است، ولایت عامه نیز آغاز و انجامی دارد؛ آغاز آن ویژه حضرت آدم (ع) است و انجام آن اختصاص به حضرت عیسی (ع) دارد. آغاز ولایت عامه، به وسیله نبی مطلق (آدم) و پایانش نیز به وسیله نبی مطلق عیسی (ع) انجام یافته است؛ بنابراین خاتم ولایت عامه، حضرت عیسی (ع) است (ابن عربی، ۵۰/۲). گویی از نظر وی ولایت عامه و مطلقه یکی است و این اگر چه خلاف تحقیق است و نمی‌توان به او نسبت داد ولی از این که حضرت عیسی (ع) را گاهی خاتم ولایت عامه معرفی کرده است و گاهی خاتم ولایت خاصه محمدیه، این امر دست کم نشان دهنده این است که وی هم خاتم ولایت عامه است و هم خاتم ولایت مطلقه محمدیه.

خاتم ولایت مطلق از نظر وی کسی است که بر همه اولیا از زمان آدم (ع) تا زمان آخرین ولی تقدم داشته باشد و همه آنها از آغاز تا پایان، پیرو او باشند و او کسی جز حضرت عیسی (ع) نیست. دلایل او عبارت است از: ۱- او برترین فرد در امت حضرت ختمی مرتبت است. ۲- وی تابع شریعت حضرت خاتم است و به شریعت وی حکم می‌کند. ۳- وی شریعت را از کتب و اخبار دریافت نمی‌کند بلکه یا از طریق وحی دریافت می‌کند و یا بی‌واسطه از طریق روح مبارک آن حضرت. مهمترین بلکه تنها دلیل وی، برتری حضرت عیسی (ع) بر امت حضرت خاتم (ص) است. وی تأکید

می‌کند که «ختم ولایت عیسی (ع)، سبب یا نشان شرافت خاتم انبیاست، زیرا پیغامبری بزرگ ولایت امت او را بر عهده گرفته است.» (ابن عربی، ۱۵۰/۱).

نقد دیدگاه شیخ در ختم ولایت مطلقه

به گفته سید این نظریه از دیدگاه اکثر بزرگان اهل معرفت خلاف عقل و نقل و کشف است (آملی، المقدمات، ۴۱۱). دقت در استدلال شیخ درستی گفته سید را تأیید می‌کند؛ زیرا حکم کردن حضرت عیسی (ع) به شریعت خاتم پس از نزول که یکی از دلایل شیخ است، هیچ گونه دلالتی بر آن ندارد؛ زیرا اگر حضرت عیسی (ع) پس از نزول تابع شریعت خاتم نباشد و به آن حکم نکند، دیگر آن شریعت، خاتم نخواهد بود. از این گذشته چنین حکمی اختصاص به وی ندارد. در زمان نزول وی، حضرت مهدی (عج) نیز به شریعت خاتم حکم می‌کند؛ چنان که امیرمؤمنان (ع) نیز همین گونه بود. دلیل و شاهد دیگر وی نیز که دریافت شریعت از طریق وحی با استمداد از روح حضرت ختمی مرتبت (ص) بود، اختصاص به حضرت عیسی (ع) ندارد، بلکه هر یک از امامان منصوب همین گونه بودند؛ به همین سبب است که آنان را «مختلف الملائکة» (مجلسی، ۲۴۵/۲۳) خوانده‌اند. از این گذشته، چرا اگر امیر مؤمنان (ع) خاتم ولایت مطلقه باشد، نشان بزرگی و شرافت حضرت خاتم (ص) نباشد بلکه چنان که خواهیم گفت شرافت امیر مؤمنان (ع) با هیچ کس جز حضرت ختمی مرتبت (ص) قابل مقایسه نیست.

همچنین اثبات این که حضرت عیسی (ع) برترین فرد امت حضرت خاتم (ص) است، نیاز به دلیل دارد؛ که چنین دلیلی نه در گفته‌های شیخ وجود دارد و نه در جای دیگر؛ ولی برتری امیرمؤمنان (ع) هم در اخبار مورد وفاق فریقین بسیار است و هم در

گفته‌های اهل معرفت به وفور وجود دارد.^۱

تنها دلیل شیخ بر برتری و ختم ولایت حضرت عیسی (ع) فضیلت نبوت اوست. به اعتقاد وی اگر نبوت، رسالت و ولایت در یک شخص باشد، ولایت او از نبوتش و نبوتش بر رسالتش برتر است ولی اگر در اشخاص متعدد باشد یا ولایت یکی از اولیا با نبوت یکی از انبیا سنجیده شود، چنین نیست. به عبارت دیگر. اگر چه ولایت، برتر از نبوت و نبوت برتر از رسالت است، اما ولی برتر از نبی و نبی برتر از رسول نیست.

سید این دیدگاه را در مقدمات کتاب *نص النصوص* آورده است و به نظر می‌رسد که آن را تأیید کرده است ولی آراء وی در همین کتاب و نیز در دیگر آثارش نشان دهنده این است که وی نقدی عمیق و دقیق بر این دیدگاه دارد؛ زیرا به گفته وی، ولایت باطن و حقیقت خلق است (*المقدمات*، ۳۸۶ - ۳۸۹). اطلاع بر حقایق معارف الهی از طریق علم و بیان، نبوت است و از طریق کشف و عیان و ذوق و وجدان، رسالت، ولی ولایت دست‌یابی به معرفت ذات و اسماء و صفات از طریق هویست و ذات است.

نبوت و رسالت با ولایت، دو تفاوت مهم دارند. یکی عمق معرفت آن دو، بدین سبب که معرفت ولایت به اسماء و صفات و ذات تعلق گرفته است ولی معرفت نبوت و رسالت به مظاهر اسماء و صفات و ذات. تفاوت دیگر در شیوه کسب این معرفت است. معرفت نبوت و رسالت از طریق عقل و علم و کشف است؛ ولی معرفت ولایت از طریق ذات و فراتر از عقل و کشف و وجدان است (آملی، همان، ۳۸۹). معرفت نبوت و رسالت با واسطه است، ولی معرفت ولایت از طریق انطوای ذات ولی در ذات

۱. برای نمونه بنگرید به کتابهای فراوانی که در مورد تفضیل امیرمؤمنان (ع) بر همگان به جز رسول خدا (ص) نگاشته شده است. مانند: *سبعین مناقب*، صفی الدین بلخی، گنجینه عرفان، قرنیانی اردبیلی، *الفصول العلیة*، قمی، *فضایل الامام علی* (ع)، مغنیه، *فضایل و خلاصت بلافضل*، حسینی فیروزآبادی.

حق تعالی و انطوای کثرت وی در وحدت اوست.

نقد دیگری که بر دیدگاه شیخ وارد است و با گفته‌های دیگر وی نیز سازگار است، این است که نبوت و رسالت، از مظاهر اسمای ظاهر حق تعالی و ولایت از مظاهر اسمای باطن اوست و چون اسمای ظاهر، خود از مظاهر اسمای باطن به شمار می‌رود، از این رو ولایت در ردیف اسمای ظاهر و در نتیجه همتای نبوت و رسالت نیست، بلکه محیط بر آن دو است و به همین دلیل است که «علمای امت حضرت ختمی مرتبت از انبیای بنی اسرائیل برترند.» (شیبانی، ۷۷/۴). با آن که علمای این امت، فاقد نبوت و رسالتند و این جز برتری ولایت آنان یا برخوردارگی آنان از ولایت حضرت ختمی مرتبت (ص) دلیلی ندارد و یکی از جهاتی که حضرت موسی (ع) که از رسولان اولوالعزم است مأمور به آموختن علم از حضرت خضر (ع) می‌شود با آن که حضرت موسی نبی و رسول است ولی حضرت خضر چنین نیست، همین احاطه ولایت حضرت خضر بر ولایت حضرت موسی است.

نقد دیگر بر سخنان شیخ این است که همان گونه که بسیاری از عارفان تصریح کرده‌اند، رسالت و نبوت، زمانمندند و در نتیجه، هم قلمرو زمانی آنها محدود و پایان‌پذیر است و هم حوزه مکانی آن؛ ولی ولایت زمانمند نیست؛ بلکه بر زمان و مکان احاطه دارد (آملی، ۳۹۰؛ ابن عربی، ۶۲/۱). از این رو نبوت و رسالت از مظاهر ولایت مقیّده‌اند و ولایت مقیّده پرتوی از ولایت مطلقه است. بنابراین نه ولایت مطلقه را می‌توان با چیزی مقایسه کرد و نه افزوده شدن کمالی مانند ولایت مقیّده یا نبوت و رسالت که از مظاهر آن است، ممکن است و نه بر کمال و فضیلت آن می‌افزاید؛ زیرا آنچه که بر حسب ظاهر بر ولایت مطلقه افزوده شده است، در واقع مرتبه‌ای از مراتب خود ولایت مطلقه است؛ نه چیزی عارض بر آن، به تعبیر دیگر، ولایت مطلقه در چنان کمال و غنا و استغنا و انبساطی است که نه چیزی از آن کاسته می‌شود و نه چیزی بر آن افزوده می‌شود، اگر چنین نبود، با توحید مقایسه نمی‌شد و حال آن که بزرگان اهل

معرفت آن را ظاهر توحید و توحید را باطن آن دانسته‌اند. همان نسبتی که ولایت با توحید دارد، نبوت و رسالت نیز با ولایت دارد؛ همان گونه که توحید، باطن ولایت است، ولایت نیز باطن نبوت و رسالت است. به همین سبب است که «انبیا علم خود را از مشکات رسول خاتم و از طریق ولی خاتم می‌گیرند.» (قیصری، ۱۰۸).

علاوه بر آنچه گفته شد سید دیدگاه شیخ را از سه راه مورد انتقاد قرار می‌دهد و بطلان آن را آشکار می‌سازد. به اعتقاد وی، دیدگاه شیخ بر خلاف عقل و نقل و کشف است.

بررسی دیدگاه شیخ با توجه به نقل

۱ - دیدگاه شیخ فاقد هر گونه دلیل نقلی است، نه تنها هیچ نصی آن را تأیید نمی‌کند، بلکه آیات و روایات متعددی، بر خلاف آن دلالت می‌کنند. روایات متعددی که شیخ نیز آنها را نقل کرده است وجود دارد که دلالت می‌کند بر این که حضرت عیسی (ع) پس از فرود آمدن در عصر حضرت مهدی (عج) پیرو آن حضرت خواهد بود. این نکته مورد توجه بزرگان از اهل معرفت بوده و هست و شیخ نیز که حضرت عیسی (ع) را ختم ولایت مطلقه می‌داند، تصریح کرده است که حکمت فرود آمدن حضرت عیسی (ع) در عصر حضرت مهدی (عج) به نظر اهل الله این است که کمال ولایت حضرت عیسی (ع) بر حضور او نزد حضرت مهدی (عج) و برخوردارگی از برکات و عنایات آن حضرت متوقف است. بنابراین می‌توان پرسید: حضرت مهدی (ع) یا کاملتر از حضرت عیسی (ع) است یا مساوی و یا ناقصتر از او. اگر مساوی یا ناقصتر باشد نمی‌توان سبب کمال یافتن ولایت حضرت عیسی (ع) باشد و چگونه ممکن است خدای حکیم، خاتم ولایت مطلقه را که به گفته ابن عربی و دیگران، «چراغی است که همه انوار قدسیه انبیا و اولیا برگرفته از اوست» (قیصری، همان) به اطاعت از کسی که در کمال پایین‌تر از اوست فرمان دهد؟ و این اطاعت نیز سبب کمال او شود؟ مهمتر

این که، در عین حال که حضرت عیسی (ع) برای دست‌یابی به کمال ولایت خود به حضرت مهدی (عج) نیازمند است، حضرت مهدی (عج) هیچ گونه نیازی به او ندارد (آملی، ۱۹۴). پس حضرت مهدی (عج) از حضرت عیسی (ع) کاملتر است و از آن جا که به گفته سید حضرت مهدی (عج) قطره‌ای از دریای بی‌کرانه وجود امیرمؤمنان (ع) است، پس حضرت عیسی (ع) قابل سنجش با آن حضرت نیست، از این رو نه تنها خاتم ولایت مطلقه نیست، بلکه خاتم ولایت مقیده هم نیست.

۲ - آیات و روایات بسیاری بر ختم ولایت امیرمؤمنان (ع) دلالت دارد که سید به تفصیل به آنها پرداخته است (آملی، المقدمات، ۴۰۵ - ۴۵۶). که بیان آن در گنجایش این مقاله نیست.

شواهدی از سخنان ابن عربی بر ولایت مطلقه حضرت علی (ع)

- ۱ - شیخ بر این باور است که نبوت مطلقه و ولایت مطلقه به حقیقت یگانه‌ای تعلق دارد که همان حقیقت محمدیه است و حقیقت محمدیه بر حسب ظاهر، نبوت مطلقه است و به حسب باطن، ولایت مطلقه، و نیز می‌گوید: همان گونه که خاتم انبیا فرمود: *كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین، خاتم اولیاء نیز فرمود: كنت ولیاً و آدم بین الماء و الطین.* این نشان دهنده ختم ولایت مطلقه است. در میان اهل معرفت، تنها کسی که این روایت را گفته حضرت عیسی (ع) می‌داند، ابن عربی است و حال آن که به اتفاق کامل از عرفا، این سخن از امیرمؤمنان (ع) است و بدین دلیل، او خاتم ولایت است.
- ۲ - به گفته ابن عربی، همه انبیا و اولیا زیر پرچم رسول خدا (ص) قرار دارند چنان که رسول خدا (ص) فرمود: «آدم و پس از او در قیامت زیر پرچم من هستند» (فیض کاشانی، ۴۵۶) و از آن جا که «پرچم رسول خدا، لواء حمد در دست علی بن ابی طالب (ع) است» (اخطب خوارزمی، ۲۰۰) پس او خاتم ولایت مطلقه است (آملی، المقدمات، ۴۴۳).

۳ - شیخ با این که حضرت عیسی (ع) را خاتم ولایت مطلقه می‌داند، قرب امیرمؤمنان (ع) به حضرت رسول (ص) را چنان می‌داند که در انحصار ولایت به آن حضرت نمی‌توان تردید روا داشت. وی در ضمن بیان چگونگی آفرینش و تجلیات الهی و با اشاره به حدیث گنج نهران، مرتبه نخست آفرینش عالم هستی را «هباء» و نتیجه تجلی وی بر آن را هیولای کل می‌داند. هیولای کل حقیقتی است که قوه و استعداد مجموعه عالم در آن است و هر موجودی به اندازه استعداد خود، فیض وجود را از او دریافت می‌کند. قویترین و تامترین و در عین حال نزدیکترین استعداد و قوه در هباء، حقیقت حضرت محمد (ص) بود؛ از این رو، او سرور همه عالم و نخستین ظهور وجود در عالم تعین و کثرت است و نزدیکترین مردم به آن حضرت، علی بن ابی‌طالب است که اسرار همه انبیا است (ابن عربی، ۱۱۹/۱). به تعبیر سید این سخن ابن عربی برهان قاطعی است بر انحصار ختم ولایت مطلقه به حضرت علی بن ابی‌طالب (ع)؛ زیرا ملاک اصلی ختم ولایت، قرب معنوی به خاتم پیامبران (ص) است. روایات متعددی به این قرب منحصر به فرد، تصریح کرده‌اند. اطلاق عبارت «و اقرب الناس الیه علی ابن ابی‌طالب، امام العالمین و سرّ الانبیاء اجمعین» (ابن عربی، همان) هم شامل قرب صوری است و هم قرب معنوی یعنی هم شهادتی و هم غیبی. قرب او به آن حضرت همانند ندارد بنابراین ولایت او نیز همانند ندارد (قمشه‌ای، ۱۰ - ۱۱).

۴ - وی پیامبران اولوالعزم (غیر از خاتم انبیا) را اهل توحید اسمایی و آن حضرت و وارثان او را مخصوص به توحید ذاتی می‌داند (آشتیانی، شرح مقدمه قمصری، ۹۱۶ - ۹۱۷) و آن جا که توحید ذاتی محیط بر توحید اسمایی است، موحد به توحید ذاتی نیز محیط بر موحد به توحید اسمایی است پس خاتم ولایت مطلقه، مخصوص به وارثان آن حضرت است نه حضرت عیسی (ع).

۵ - به گفته شیخ روز قیامت مقام و منزلت کمترین خلیفه از خلفای پیامبر (ص) ما در نزد خدا از مقام و منزلت بزرگترین پیامبران برتر و والاتر است؛ زیرا خلیفه هر

پیامبری با همان پیامبر تناسب دارد و چون پیامبر (ص) ما از همه پیامبران برتر است، مقام و منزلت خلفای او نیز همین گونه است (املی، ۴۴۳). شکی نیست که در دنیا نیز همین گونه است؛ زیرا مراتب اخروی، ثمره استعداد و عمل دنیایی است. پس خلفای پیامبر (ص) در دنیا و آخرت بر همه پیامبران برتری دارند. این سخن دلیلی بر برتری امیرمؤمنان (ع) بر سایر انبیا و خلفاست، مگر آن که شیخ، امیرمؤمنان (ع) را خلیفه پیامبر خدا (ص) نداند!!

۶ - ابن عربی تصریح می‌کند که همه انبیا و رسولان حتی پیامبر ما، ولایت خویش را از خاتم اولیا می‌گیرند (املی، ۴۴۴). پیامد آن این است که اگر خاتم اولیا حضرت عیسی (ع) باشد، وی باید بر همه انبیا برتر باشد و حال آن که چنین نیست؛ زیرا حضرت ابراهیم (ع) بزرگتر و برتر از اوست تا چه رسد به خاتم پیامبران (ص) که از همه عالم برتر است. ولی اگر خاتم اولیا امیرمؤمنان (ع) باشد، اگر چه همین پیامد را دارد، ولی اشکالی بر آن وارد نمی‌شود؛ بدین دلیل که ولایت علی (ع) از جانب پیامبر (ع) است، زیرا او باطن آن حضرت است و به همین جهت او خاتم اولیاست. شاهد بر این مطلب این است که شیخ می‌گوید: «خاتم اولیا، حسنه‌ای از حسنات خاتم انبیا و وارثی از وارثان اوست» (قبصری، ۱۱۳). زیرا او از ظهورات و شؤونات خاتم انبیاست، چنان که امیرمؤمنان فرمود: «أنا عبد من عبید محمد (مجلسی، ۲۸۳/۳) و عبد الشیء من ظهوراته و شؤوناته كما أن عباد الله من الملك و الملكوت. شؤوناته و ظهوراته و الربوبية و العبودية لا يتحقق و لا يمكن أن يكون إلا بالظاهريه و المظهرية» (قمش‌های، ۱۴). و نیز امام صادق فرمود: العبودية جوهره كنهها الربوبية (امام صادق، مصباح الشریعه، باب ۱۰۰) و عیسی (ع) چنین نیست؛ زیرا نه وارث صوری رسول خدا (ص) است و نه وارث معنوی اوست؛ بنابراین امیرمؤمنان (ع) خاتم ولایت مطلقه است (املی، المقدمات، ۴۴۴).

۷ - فرود آمدن حضرت عیسی (ع) و اقتدا به حضرت مهدی (عج) و پیروی از او

که به تعبیر سید قطره‌ای از دریای بی‌کران امیر مؤمنان (ع) است دلیلی بر نادرستی مقایسه حضرت عیسی (ع) و امیر مؤمنان (ع) و نفی ختم ولایت مطلقه از اوست.

۸ - به گفته شیخ، خدای متعال نخست روح نبی مطلق (محمد) و سپس روح ولی مطلق (علی)، آن گاه انبیا و رسولان را آفرید (همو، ۴۲۰) و چون عیسی (ع) یکی از انبیا و رسولان است، پس آفرینش او در ردیف سایر پیامبران است. از سخن شیخ می‌توان فهمید که قرب معنوی حقیقی علی (ع) ازلی و ویژه آن حضرت است، از این رو به ختم ولایت سزاوارتر است (همو، ۴۲۰).

۹ - به گفته ابن عربی، علی (ع) «امام العالمین» است (ابن عربی، ۱۱۹/۱). و چون عیسی از عالمین است پس او امام عیسی است و به حکم تقدم امام بر مأموم، علی (ع) بر او مقدم است.

۱۰ - به گفته وی، علی (ع) «سر الانبیاء اجمعین» (همان) است و چون سر انبیا ولایت آنهاست و عیسی (ع) یکی از انبیاست، پس علی (ع) در باطن همه انبیا و از جمله عیسی (ع) حضور دارد و ولایت مطلقه او در همه ولایتهای مقیده ساری است و ولایتهای مقیده، شؤن و ظهورات ولایت اوست. بنابراین، همان گونه که هر مقیدی، کمال خود را از مطلق می‌گیرد عیسی (ع) و دیگر اولیا ولایت خود را از او می‌گیرند. اشعار منسوب به ملای رومی نیز ناظر به همین معناست (قمشه‌ای ۱۱).

۱۱ - هر چه مظهر به ظاهر نزدیکتر باشد تاوتر است و کسی از امیر مؤمنان (ع) به حضرت ختمی مرتبت نزدیکتر نیست، چون به تعبیر قرآن وی جان آن حضرت است (آل عمران، ۶۱) و چیزی از جان چیزی به خودش نزدیکتر نیست (قمشه‌ای، ۱۳).

۱۲ - وی در شب معراج با حضرت ختمی مرتبت بود و بر اسرار وی مطلع بود: حیث اخبره به قبل ان یخبر من نفسه (قمشه‌ای، ۱۴).

ختم ولایت مطلقه امیر مؤمنان (ع) در سخنان بزرگان از عرفا

۱ - مؤید الدین چندی اولین شارح فصوص الحکم، ولایت مطلقه و ختم آن را

ویژه امیر مؤمنان (ع) دانسته، او را آدم الاولیاء می‌خواند. به نظر وی، از آن جا که صورت آدم (ع) ظهور احدیت جمع کمالات اسمایی است، ظهور بخشش جودی امتنایی وحدانی جمعی، به واسطه او و از او، پدید آمده است. نخستین تعیین اسمی در مرتبه جمعی انسانی پس از مرتبه فیض، در شیت و تجلیات تنزیهی، در نوح، آن گاه مرتبه تقدیس و تنزه و طهارت بالفعل، در ادریس، آن گاه حقایق نبوی، پس از تعیین آن و ظهور وحدانی همه کمالات، در ابراهیم و امامت در فرزندان او، آن گاه حقایق نبوی از طریق ظهور مرتبه جمعی باطنی پس از سلیمان تا عیسی تجلی یافت تا آن که کمال دعوت باطنی در آن به ظهور رسید، آن گاه این امر در مرتبه جمعی در مرتبه باطن و ولایت با آدم الاولیا آغاز شد. آدم الاولیا نخستین کسی است که در ولایت ارشی از نبوت ختمیت محمدیه، دوم ندارد و او علی بن ابی طالب (ع) است؛ از این رو حقایق جمعی کمالی به صورت احدیت جمعی در مظهر کمالات انسانی احمدی جمعی که اولیاء ورثه محمدیه الهیه هستند، ظهور یافت تا آن که ولایت به عیسی بن مریم ختم شد (آملی، المقدسات، ۴۶۰ - ۴۶۵).

شارح فصوص، ظهور ولایت موروثی را در کسی می‌داند که دوم ندارد و او آدم الالیاء علی بن ابی طالب (ع) است و در عین حال، ختم آن را در عیسی (ع) می‌داند. از این رو باید سخن وی تبیین گردد. سید ختم ولایت در سخن جندی را که به عیسی (ع) اختصاص داده شده است، ولایت عامه و در حقیقت او را خاتم نبوت عامه (یعنی نبوت مقید انبیا) می‌داند. شیت نخستین مظهر این ولایت و عیسی خاتم این ولایت است و این همان چیزی است که بسیاری از بزرگان عرفا گفته‌اند نه آن چیزی که ابن عربی گفته است (آملی، همان، ۴۶۶). تصریح جندی بر این که علی بن ابی طالب (ع) در ولایت، دوم ندارد اشاره به ختم ولایت اوست و نیز انحصار ولایت موروثی که همان ولایت حضرت ختمی مرتبت (ص) است، گواه بر امر است.

۲ - شیخ اعظم ابن فارض مصری در چکامه تائیه خود چنین سروده است:

لا تقربوا مال الیتیم اشارة لكف يد صدت له اذا تصدت
و ما نال شيئاً منه غيرى سوى فتى على قدمى، فى القبض و البسط ما فتى

سعید الدین فرغانی بیت نخست را اشاره به منع از رسیدن به بحر رؤیت می‌داند، بدین دلیل که چنین رؤیتی بر اتحاد بصر با بصیرت و یگانگی نظر دل با نظر ظاهر از طریق غلبه حکم مقام احدیت جمع توقف دارد که ویژه حضرت ختمی مرتبت است. وی در شرح بیت دوم می‌نویسد: «کسی که در حال قبض حجابیت و مجاهدت سلوک، از شریعت من، قدم او هیچ تجاوز نکرد و در حال بسط کشف و شهود، هر چه مخالفت شرع نمود، رد کرد و به آن اصلاً التفات ننمود، آن جوانمرد از این ذوق مگر اثری بیابد. و از این جوانمرد، صاحب قدم به مقام تمکینی حقیقی را می‌خواهد که در وقت تلوین، هیچ از جای نرفته باشد و سخن مخالف شرع نگفته. و لفظ فتی (جوانمرد) دلالت می‌کند که علی (ع) را می‌خواهد.» (فرغانی، ۲۸۴ - ۲۸۵).

به نظر ابن فارض، مقام رؤیت بصری که متحد با بصیرت است. اختصاص به حبیب خدا (ص) و آن در یگانه جمال و جلال احمدی دارد و به هیچ یک از انبیا و اولیا نمی‌رسد؛ مگر آن که محیط بر انبیا و اولیا و در قبض و بسط همچون حبیب خدا (ص) باشد و او کسی جز «جوانمرد» نیست. و فرغانی، تصریح می‌کند که آن جوانمرد علی (ع) است. پیداست کسی که در مقام رؤیت و قبض و بسط و ظهور جمال و جلال، چون حضرت ختمی مرتبت (ص) باشد نه تنها به ختم ولایت اولویت دارد، بلکه غیر از او، شایسته این مقام نیست و این مقام ویژه اوست. علت اختصاص آن حضرت به مقام رؤیت که از مقامهای ویژه حضرت ختمی مرتبت است، این است که وی به مقام تجلی ذاتی متفرد و مختص گشته است و در مقام تمکین و استقامت با حضرت ختمی مرتبت، متحد شده است و احدی از اولیا و کمل از عرفا به مقام وی نرسیده‌اند.

به گفته سید، عرفای بزرگ مانند جنید بغدادی، شبلی، معروف کرخی، بایزید

بسطامی و دیگران نیز، به ختم ولایت مطلقه علی (ع) تصریح کرده‌اند (املی، المقدمات، ۴۶۰).

اثبات ختم ولایت امیرمؤمنان (ع) از طریق عقل

۱ - خاتم ولایت مطلقه باید مانند خاتم نوبت مطلقه، از همه خلق به خدا آگاهتر باشد و به تعبیر ابن عربی، کاملی که به اراده الهی، قطب عالم و خلیفه الله در خلق باشد، در نزول به عالم عناصر، همه خلق و مراتب آنها را، که فروتر از او هستند، تا روز قیامت مشاهده کند (املی، جامع الاسرار، ۸۴۲). شکی نیست که جز امیرمؤمنان (ع) کسی دارای چنین احاطه علمی و شهودی نیست و به یقین او عیسی (ع) نیست؛ زیرا چنان که گفته شد، او به فرزندی از فرزندان علی (ع) و خلیفه‌ای از خلق‌های او نیازمند است. از این رو با علی (ع) برابر یا برتر نیست (همان). از این گذشته او به علوم قرآن و اسرار پیامبر (ص) آگاه بود ولی عیسی (ع) به انجیل آگاه بود. هم قرآن بزرگتر و جامعتر از انجیل است و هم اسرار حضرت ختمی مرتبت (ص) از اسرار عیسی (ع) بزرگتر و ژرفتر است پس آگاهی علی (ع) از دانش عیسی (ع) کاملتر، گسترده‌تر و ژرفتر است. چنان که خود فرمود: «اگر بساط داوری برایم گسترده شود، برای پیروان تورات، با تورات، برای پیروان انجیل، با انجیل، برای پیروان زبور، با زبور و برای پیروان فرقان، با فرقان داوری خواهم کرد.» (بصائر الدرجات، ۱۳۴).

به تعبیر دیگر، خاتم ولایت کسی است که به هر امر ممکن آگاه باشد و حقیقت اشیا را آن گونه که هست، مشاهده کند و شکی نیست که علی (ع) این ویژگی را داشته، چنان که خود فرمود: «اگر پرده برداشته شود بر یقین من افزوده نمی‌شود» (آمدی، ۱۰۸/۵) و نیز: «مرا از فروتر عرش بپرسید به یقین که من به راههای آسمانی آگاهتر از راههای زمین هستم» (املی، جامع الاسرار، ۸۳۳) و نیز: «به خدا قسم اگر بخواهم همه امور نهان شما را از گذشته و حال و آینده، برایتان بگویم، می‌توانم ولی

می‌ترسم که به کفر گرایید» (نوری، ۱۹/۴۹۲). اینها نشان از احاطه شهودی آن حضرت صاحب سر، حامل علم، وارث حقایق و دقائق، آگاه به عیان و نهان حضرت ختمی مرتبت بود، چنان که خود فرمود: «به خدا قسم هیچ آیه‌ای در شب یا روز، در خشکی یا دریا، در بیابان یا کوهستان فرود نیامد، مگر آن که می‌دانم در چه زمانی، در چه موضوعی و درباره چه کسی فرود آمده است: از حقیقت آن پرسیدم و به مغز آن دست یافتم.» (مجلسی، ۱۰۳/۹۲). و نیز: «از رسول خدا هزار باب از علم آموختم که از هر بابی هزار باب، گشوده شد.» (مجلسی، ۲۹/۲۶). و رسول خدا (ص) فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است؛ پس هر که می‌خواهد به این شهر درآید، از در آن درآید.» (اخطب خوارزمی، ۸۰ - ۸۵).

۲ - امیر مؤمنان (ع) به حکم کتاب و سنت، جان حضرت ختمی مرتبت (ص) است. قرآن از این امر به «انفسنا» (آل عمران، ۶۱) تعبیر کرده است و حضرت ختمی مرتبت به علی (ع) فرمود: جان تو جان من، خون تو خون و گوشت تو گوشت من است (طبری، ۷۸/۱) و از آن جا که آن حضرت، از همه انبیا برتر و والاتر است علی (ع) که مساوی اوست نیز از همه انبیا برتر و والاتر است (آملی، جامع الاسرار، همان).

۳ - اختصاص ختم ولایت مطلقه به عیسی (ع) یا به دلیل نسبت معنوی او به خاتم پیامبران (ص) است یا به علت نسبت صوری او به آن حضرت. هر کدام از این دو جهت که در ختم ولایت مؤثر باشد، علی (ع) به این مقام سزاوارتر از عیسی (ع) است؛ زیرا نسبت معنوی علی (ع) با آن حضرت بر همگان آشکار است و روایات بدان تصریح دارند. و نیز معلوم است که در این نسبت هیچ کس همشای او نیست (آملی، همان). چنان که شیخ نیز بدان تصریح کرده است و او را نزدیکترین کس به خاتم پیامبران (ص) دانسته و وی را اسرار همه انبیا معرفی کرده است (ابن عربی، ۱/۱۱۹). نسبت صوری علی (ع) نیز با آن حضرت همین گونه است، و بر کسی پوشیده نیست.

۴ - اختصاص ختم ولایت مطلقه به عیسی (ع) نه تنها دلیل ندارد بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد؛ زیرا چنان که اهل معرفت و نیز ابن عربی گفته‌اند، خاتم ولایت، حسنه‌ای از حسنات خاتم پیامبران (ص) است و شکی نیست که عیسی (ع) چنین نیست؛ زیرا حسنه به تعبیر عرفا به معنی درجه یا مظهر است. عیسی (ع) در صورتی مظهر حضرت رسول (ص) است که حقیقت آن دو، یکی باشد و تفاوت آن دو تنها در ظهور و بطون باشد و حال آن که چنین چیزی قابل اثبات نیست ولی این امر در مورد علی (ع) از طریق عقل و نقل و کشف اثبات‌پذیر است (آملی، جامع الاسرار، ۸۳۰).

۵ - مقام هر پیامبری با مقام کتاب او تناسب دارد؛ بلکه مقام هر پیامبری در ضمن مقام کتاب او، منطوقی است؛ از این رو مقام حضرت عیسی (ع) به اندازه انجیل است و منزلت ختمی مرتبت (ص) به اندازه قرآن. انجیل و صاحب آن کجا و قرآن و صاحب آن کجا؟ کسی که به حقیقت قرآن دست یافته باشد، بی‌همتا است، و پس از قرآن، کسی چون او نیست پس او به ختم ولایت سزاوارتر است؛ بلکه چنین مقامی غیر او را نشاید. شکی نیست که علی (ع) به حقیقت قرآن دست یافته بلکه خود حقیقت آن است، چنان که فرمود: «به خدا قسم اگر بخوایم، درباره‌ی بای بسم‌الله چنان گویم که هفتاد شتر از حمل آن ناتوان باشد» (برسی، ۷۹) کسی که درباره‌ی یک حرف قرآن چنین آگاهی داشته باشد، درباره‌ی سوره‌ها و تمام قرآن چه می‌داند؟ و کسی که به قرآن چنین احاطه داشته باشد، بر همه‌ی علوم اولین و آخرین احاطه دارد؛ چنان که رسول خدا (ص) فرمود: «هر که علوم اولین و آخرین خواهد به قرآن پردازد.» (محمدتقی مجلسی، ۴۶۴/۵).

استناد علم و خرقه عرفا به امیرمؤمنان (ع)

استناد علوم رسمی و کسی مانند فصاحت، بلاغت، تفسیر، حدیث، فقه، کلام، حکمت به آن حضرت امری است که دیگران نیز آن را بازگو کرده‌اند (ابن ابی الحدید، ۷ - ۵). بنابراین در این نوشتار بدان پرداخته نمی‌شود و تنها اقتباس علوم تصوف،

جوانمردی و خرقه اهل ریاضت از آن حضرت را به اختصار نقل می‌کنیم. عارفان بزرگان سه سند مشهور و یک سند غیر مشهور برای خرقه صوری و معنوی خود ارائه کرده‌اند که همه به امیرمؤمنان (ع) می‌رسد؛ این چهار سند عبارت است از:

۱ - سند خرقه شیخ اعظم سعد الدین حمویّه. وی خرقه‌اش را از ابو علی فارمدی، او از ابوالقاسم کرکائی، او از عثمان مغربی، او از ابو عمر زجاجی، او از سید الطایفه جنید بغدادی، او از سری سقطی، او از معروف کرخی گرفته است و خرقه معروف کرخی دو سند دارد، ۱ - او از علی بن موسی الرضا، او از موسی الکاظم، او از جعفر الصادق، او از محمد الباقر، او از زین العابدین، او از حسین بن علی، او از امیر مؤمنان و او از خاتم انبیا گرفته است. ۲ - او از داود طایبی، او از حبیب عجمی، او از حسن بصری و او از امیرمؤمنان و او از خاتم انبیا گرفته است (آملی، المقدمات، ۵۰۲ - ۵۰۳).

۲ - سند خرقه شیخ اعظم شهاب الدین سهروردی. وی خرقه‌اش را از ضیاءالدین عبدالقاهر سهروردی، او از وحیدالدین عمویّه، او از فرج زرکائی، او از ابوالعباس نهایندی، او از محمد بن خفیف، او از جنید، او از سری سقطی، او از معروف کرخی و او از علی بن موسی الرضا و او از پدرش ... دریافت کرده است (آملی، همان، ۵۰۴).

۳ - سند خرقه ابی بکر سمّانی. وی خرقه و ذکرش را از شمس الدین محمد بن علی اصفهانی، او از محمد بن ابی بکر اسفراینی، و او از سعید بن مطهر بادرزی، او از نجم‌الدین خیوقی، او از اسماعیل قیصری، او از شیخ سانیکل، او از شیخ داود خادم الفقرا، او از ابوالعباس بن ادریس، او از ابوالقاسم بن رمضان، او از ابو ایوب طبری، او از عبدالله بن عثمان، او از ابو یعقوب مهرخودی، او از ابو یعقوب سوسنی، او از عبدالواحد بن زید، او از کمیل بن زیاد نخعی و او از امام معصوم امیرمؤمنان علی (ع) و ایشان از رسول خدا (ص) گرفته است (آملی، همان، ۵۰۵).

۴ - سند خرقه نجم الدین تقلیسی. وی خرقه را از جمال الدین ابو حامد، او از سه تن از مشایخ یعنی شهاب الدین سهروردی و صدر الدین جوینی و فخرالدین فارسی

گرفته است و فخرالدین فارسی از ابوالفتح بیضاوی، او از ابن شهریار کازرونی، او از ابو محمد آکار، او از محمد بن خفیف، او از جنید و جعفر حدّاء، او از ابو عمرو اصطخری، او از ابو تراب بلخی، او از موسی بن زید داعی، او از اوّیس قرنی، او از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) گرفته است (آملی، همان، ۵۰۸).

بزرگان صوفیه خرّقه خود را (خواه صوری و خواه معنوی) از طریق یاران امیرمؤمنان (ع) به آن حضرت نسبت می‌دهند، نه به غیر از او از انبیا و اولیا. و نیز اعتبار خرّقه و ذکر و علوم خویش را به سبب همین نسبت می‌دانند و این خود شاهد برتری امیرمؤمنان (ع) بر سایر انبیا و اولیاست و نیز تأییدی است بر احاطه ولایت او بر ولایت دیگر اولیا.

اثبات ختم ولایت مطلقه امیرمؤمنان (ع) از طریق کشف

سید تصریح می‌کند که «اگر ابن عربی از طریق کشف به ختم ولایت عیسی (ع) دست یافته است، دیگران نیز از طریق کشف به ختم ولایت امیرمؤمنان (ع) دست یافته‌اند.» (آملی، همان، ۵۱۱). آن گاه نمونه‌هایی از مکاشفات خود را بیان می‌کند و می‌نویسد: اگر اعتبار کشف به نقل است، دلایل نقلی بر ختم ولایت امیرمؤمنان (ع) تام و کامل است و اگر به عقل است، دلایل عقلی آن نیز تام‌تر و کامل‌تر است و اگر به خاطر خود کشف است آن هم به دلیل موافقت با عقل و نقل، درست‌تر است. از این گذشته، کشف شیخ در مقابل کشف بسیاری ارباب مکاشفه قرار دارد؛ چنان که صحابه مانند سلمان و ابوذر و مقداد و بزرگان از عرفا مانند جنید، شبلی، حمویّه، قونوی و خجندی در این مسأله با او مخالفند و به خاطر سخنان شیخ نمی‌توان از نظر این بزرگان دست برداشت (آملی، همان، ۵۱۲). از اینها گذشته شیخ بر ختم ولایت عیسی (ع) مکاشفه هم ندارد و اگر داشت به آن اشاره می‌کرد؛ چنان که در موارد لازم به کمتر از آن (رویا) نیز اشاره کرده است.

دیدگاه شیخ درباره ختم ولایت مقیده

به نظر وی، خاتم ولایت مقیده است که نخست ولایت او ویژه شریعت خاتم باشد. دوم آن که با ظهور او، ولایت ختم شود و هیچ ولّی به مقام و منزلت او هرگز ظاهر نگردد. او در مقام و رتبه، فروتر از عیسی (ع) است چون عیسی (ع) پیامبر است و خاتم ولایت مقیده، پیامبر نیست. این خاتم در زمان وی به دنیا آمده و ابن عربی او را دیده، با او همراه بوده و نشان ختم ولایت را در او مشاهده کرده است. به گفته وی، پس از خاتم ولایت (که اینک به دنیا آمده است) کسی ولایت نخواهد داشت، مگر آن که از مشکات ولایت او برخوردار باشد (ابن عربی، ۱۸۵/۱).

شیخ تصریح می‌کند که خاتم ولایت عامه و مطلقه، عیسی است اما خاتم ولایت خاصه و محمدیه، کسی است که از جهت اصالت خانوادگی و بخشندگی، برترین عرب است که در سال ۵۹۵ او را مشاهده کرده‌ام و نشانه ولایت را که خدا از چشم دیگران پنهان داشته است در شهر فارس بر من آشکار ساخت (آشتیانی، شرح فصوص، ۴۵۵؛ ابن عربی، ۴۹/۲).

وی در فصل پانزدهم فتوحات پس از بیان این که ولایت خاصه محمدیه نیز باید خاتمی داشته باشد که در نام و خلقت، همانند حضرت محمد (ص) باشد، تصریح می‌کند که این خاتم، مهدی منتظر که شاخه شده است، نیست؛ زیرا مهدی از فرزندان صوری و خاندان آن حضرت است. و حال آن که خاتم ولایت، از فرزندان معنوی اوست نه از فرزندان حسی و صوری او، (همان، ۵۰/۲). به گفته قیصری، این سخنان اشاره به این است که ابن عربی، خاتم ولایت محمدیه است. و این سخنی درست است؛ زیرا وی در رؤیا همین را دیده است (قیصری، ۱۱۱).

رؤیای شیخ اکبر درباره ختم ولایت محمدیه

وی در فصوص الحکم روایتی از رسول خدا (ص) نقل می‌کند که آن حضرت

فرمود: «مثل من در میان پیامبران مثل دیوار از خشت است که تنها جای یک خشت در آن باقی مانده باشد. آن خشت من هستم که با قرار گرفتن در جای خود، آن دیوار تکمیل می‌گردد. آن گاه می‌نویسد: جایگاه خاتم اولیا در آن دیوار همانند جایگاه خاتم انبیا در آن است و همان گونه که با وجود خاتم انبیا دیوار تمام شد، با وجود خاتم اولیا نیز دیوار تکمیل می‌گردد، با این تفاوت که جایگاه خاتم اولیا در آن دیوار همانند جایگاه دو خشت است؛ زیرا شریعت خاتم انبیا ظاهری دارد و باطنی. ظاهر آن از خشت نقره و باطن آن از خشت طلا بنا شده است و چون خاتم اولیا بر حسب ظاهر شریعت، تابع شریعت خاتم انبیا است، جایگاه او در آن دیوار همانند خشت نقره است و از آن جا که بر حسب باطن شریعت، خاتم اولیا، اسرار الهی را از خدای متعالی دریافت می‌کند، جایگاه او همانند جایگاه خشت طلاست. پس خاتم اولیا همانند دو خشت است که یکی نقره و دیگری طلا است (قیصری، ۱۱۰).

وی با توجه به رؤیایی که دیده است جایگاه خود را در میان اولیا همانند جایگاه پیامبر خاتم (ص) در میان دیگر پیامبران می‌داند. به گفته وی در سال ۵۹۹ در خواب دیده است که کعبه را که از خشتهای طلا و نقره بنا شده، تماشا می‌کند، در یک ردیف از دیوار بین رکن یمانی و رکن شامی جای خشتی از نقره و در ردیف دیگر جای خشتی از طلا را خالی می‌بیند. آن گاه خود را می‌بیند که مانند دو خشت طلا و نقره، در جای خالی آن دو خشت قرار می‌گیرد. از خواب بیدار می‌شود و خدا را سپاس می‌کند و در تأویل آن می‌گوید: «من در نوع خود همچون رسول خدا (ص) در میان پیامبران (ع) هستم و بسا که ولایت به من ختم می‌گردد و این کار بر خدا سخت نباشد.» خواب خود را برای یکی از عالمان می‌گوید، او نیز همان گونه تعبیر می‌کند (ابن عربی، ۳۱۹/۱).

تمام دلایل شیخ بر خاتم ولایت بودن خود، رؤیای یاد شده و دلیل وی بر نفی خاتم ولایت بودن حضرت مهدی (ع)، انتساب حسنی و صوری وی به خاندان

پیامبر(ص) است؛ چنان که وی هیچ دلیلی بر ختم ولایت مطلقه حضرت عیسی (ع) ارائه نکرده است. از این رو می‌توان پرسید: مگر انتساب حسنی به خاندان پیامبر (ص) مانع ختم ولایت است؟ از آن جا که عقل و نقل و کشف هیچ گونه دلالتی بر این امر ندارد پس این سخن، ادعایی بدون دلیل است. از این گذشته همان گونه که حضرت مهدی (عج) از فرزندان حسنی و صوری پیامبر است، از فرزندان معنوی او نیز هست؛ به همین سبب است که بزرگان از اهل معرفت، وی را از اولیای محمدیه می‌دانند. صاحب ولایت محمدیه بودن، حتی اگر خاتم ولایت هم نباشد، نشان این است که وی از فرزندان معنوی حضرت ختمی مرتبت (ص) است.

نفی ختم ولایت مقیده از شیخ

۱ - اگر چه شیخ با بیان رؤیایی، خود را به اشارت خاتم ولایت مقید معرفی کرده است، ولی او خاتم ولایت را دارای ویژگیهایی می‌داند که به یقین شامل وی نمی‌گردد. به نظر وی، انسان کامل در دنیا مانند نگین انگشتر است. نگین انگشتر محل ترسیم نشان و علامت پادشاه است که با آن بر خزانه خود مهر می‌زند و با بودن آن مهر، کسی جرأت دست بردن بر خزانه را ندارد. در واقع نقش نگین سلطان، حافظ و نگه‌دار خزانه و اسرار سلطان است. جایگاه خلیفه در جهان همین گونه است؛ تا خلیفه در جهان وجود دارد، جهان باقی است و همان گونه که اگر مهر را از خزانه و نامه بردارند، دیگر خزانه، خزانه نیست و نامه سرری نخواهد بود، هرگاه انسان کامل که مهر و ختم عالم است از دنیا برود، دنیا به پایان می‌رسد (قیصری، ۷۳ - ۷۴).

قیصری در شرح و تأیید نظر ابن عربی تصریح می‌کند که وجود انسان کامل در جهان، سبب بقا و دوام آن است و تصرف در جهان به اجازه و اراده او انجام می‌شود. هیچ امری از باطن به ظاهر نمی‌رسد و هیچ پنهانی آشکار نمی‌گردد مگر به اذن و اراده انسان کامل که صاحب اسم اعظم است. اگر انسان کامل از دنیا برود و جانشینی که در

کمال همانند او باشد و وجود نداشته باشد، خزانه‌های الهی نیز از دنیا به آخرت خواهد رفت، بلکه دنیا به پایان خواهد رسید؛ با رفتن او از دنیا، آسمان فرو خواهد ریخت، زمین از هم فرو خواهد پاشید، کوهها متلاشی خواهد شد، خورشید تیره و تار و خاموش خواهد شد و به طور کلی ویران شده، به آخرت منتقل خواهد شد (قیصری، ۷۴ - ۷۵).

کدام یک از این ویژگیها با ابن عربی سازگار است و با رفتن وی از دنیا، کدام یک از این حوادث، رخ داده است؟ شکی نیست که قوام زمین و آسمان بر ولایت انسان کامل وابسته است. آیا چنین چیزی را درباره ابن عربی می‌توان گفت؟ سید می‌نویسد: ابن عربی کجا و این مقام کجا؟ بهترین دلیل بر نفی ختم ولایت از ابن عربی همین است که وی از دنیا رفت و هیچ اتفاقی به ویژه حوادث یاد شده، رخ نداد (آملی، *المقدمات*، ۵۴۹). خاتم ولایت کسی است که پس از او قیامت بر پا شود و دیگر مکلفی بر زمین وجود نداشته باشد. شکی نیست که چنین ویژگی در شیخ دیده نشده است (آملی، *جامع الاسرار*، ۸۹۲).

اثبات مقام ختم ولایت مقیّمه برای حضرت مهدی (عج) از طریق عقل

۱ - خاتم ولایت محمدیه باید پس از پیامبر (ص) دانستین و کاملترین خلق و نزدیکترین فرد به آن حضرت باشد و شکی نیست که چنین ویژگی اختصاص به حضرت مهدی (عج) و پدران معصوم او دارد. شاهد بر این مطلب اتفاق اهل تحقیق است بر این که در زمان غیبت، حقیقت قرآن را کسی جز حضرت مهدی (عج) نمی‌شناسد و بیان نمی‌کند و جز او کسی به تأویل آن آگاه نیست و دیگران تنها به جوهری از قرآن آگاهند نه به همه جنبه‌های آن (آملی، *المقدمات*، ۵۶۱).

۲ - ابن عربی ولایت خود را در خواب دیده است و نه در بیداری و حتی ادعای کشف هم ندارد در حالی که قائلان به ولایت حضرت مهدی (عج) آن را در بیداری

مشاهده کرده و بر اعتقاد خود نه تنها کشف بلکه مکاشفه‌ها دارند (آملی، همان، ۵۷۸). پیداست که اگر دو نظریه این گونه باشند، نه تنها مخالف هم نیستند بلکه با هم قابل مقایسه نیز نیستند. به گفته سید در زمان ما و هر زمانی مردم سخنانی را که به بیداری هستند مستند باشد نمی‌پذیرند تا چه رسد به سخنی که دلیلش خواب باشد (آملی، همان). وی مکاشفات و رؤیاهای صادق که با عقل و نقل و کشف سازگار است در مورد خاتم ولایت بودن حضرت مهدی (عج) دارد که برخی از آنها را بیان کرده است (آملی، همان، ۵۷۸ - ۵۸۶).

۳ - نسبت صوری و معنوی حضرت مهدی (عج) به خاتم پیامبران (ص) به هیچ رو قابل مقایسه با نسبت صوری و معنوی شیخ با آن حضرت نیست. نگاهی به جوامع روایی بدین منظور کافی است.

سخنان شیخ درباره حضرت مهدی (عج)

۱ - ابن عربی در فتوحات پس از آن که نوع آفرینش حضرت مهدی (عج) را مانند نوع آفرینش رسول خدا (ص) می‌داند و درباره او می‌گوید: «خاتم اولیا و چشم امام همه عالم که از ما پوشیده و پنهان است، مهدی (عج) سرور آل محمد (ص) است. و خورشیدی است که آن گاه که بتابد، ابرها و تاریکیها را از هم بپراکند.» (ابن عربی، ۳۲۷/۳ - ۳۲۹).

۲ - همچنین می‌گوید: خدا خلیفه‌ای دارد که زمین را از عدل پر کرده ... حقیقت دین را آشکار می‌کند ... اهل حقیقت و شهود و کشف با هدایت الهی، با او بیعت می‌کنند ... عیسی (ع) در عصر وی پیرو اوست. خداوند گروهی را که در غیب خویش پنهان داشته، به خدمت او وا می‌دارد ... او خلیفه الله است که زبان حیوان را می‌داند، عدل و دادش جن و انس را فرا می‌گیرد ... (ابن عربی، همان) توصیف او از حضرت مهدی (عج) منحصر به فرد است؛ به گونه‌ای که هیچ ولّی یا نبّی بدان متصف

نمی‌گردد. از این رو آن حضرت حتی بر اساس توصیف ابن عربی نیز به ختم ولایت خاصه، سزاوارتر است.

سخنان عارفان بزرگ درباره ختم ولایت مقیده

۱ - کمال الدین عبدالرزاق کاشانی شارح فصوص الحکم، این سخن شیخ را که: «خاتم اولیا تابع خاتم انبیاست و این تبعیت نقضی بر مقام وی نیست.» (قیصری، ۱۰۹)، شاهدهی بر مقام ختمیت حضرت مهدی (عج) می‌داند که در آخر الزمان خواهد آمد و همه انبیا و اولیا بدون استثنا در معارف حقیقی و علوم الهی، تابع اویند (آملی، المقدمات، ۵۲۱).

۲ - کاشانی در تأویلات، خاتم را کسی می‌داند که به امر وی وصل به مقامات ممکن و محقق گردد و نهایت کمال حاصل و ظاهر شود. به نظر وی خاتم ولایت کسی است که به وسیله او صلاح دنیا و آخرت به کمال رسد و با مرگ او نظام کیهانی مختل و واژگون گردد و او کسی جز مهدی موعود که در آخر الزمان ظهور می‌کند، نیست (آشتیانی، شرح مقدمه قیصری، ۹۱۴).

۳ - صدر الدین قونوی در شرح فصوص الحکم پس از تقسیم امامت به بی‌واسطه که مستقیم از طرف خدا منصوب می‌گردد و با واسطه که یکی از اولیای الهی او از نصب می‌کند و تقسیم هر کدام به مطلق و مقید، امامت حضرت مهدی (عج) را از نوع اول می‌داند که خلیفه الله است و قلمرو و خلافت او هیچ حدّ و مرزی ندارد؛ چنان که رسول خدا (ص) خلافت آن حضرت را به خود نسبت نداد و او را خلیفه خود نخواند، بلکه او را خلیفه الله نامید (قونوی، ۲۴/۲). وی انسان کامل را برزخ میان وجوب و امکان می‌داند که آینه کامل ذات و اسما و صفات حق تعالی است و به همین علت است که با رفتنش از زمین، نظام عالم از هم گسیخته خواهد شد (همان، ۱۲/۵ - ۱۲/۴). پیداست کسی که خلافتش عام و مطلق است بر کسی که امامتش محدود و مقید است،

تقدم دارد. امامت و خلافت حضرت مهدی (عج) اگر چه در بی‌واسطه بودن همانند امامت ابراهیم است، ولی در اطلاق و تقیید هیچ شباهتی با آن ندارد؛ از این رو امامت و خلافت حضرت مهدی (عج) را نمی‌توان با خلافت هیچ یک از اولیای الهی حتی با انبیا مقایسه کرد چه رسد به مقایسه با شیخ اکبر.

۴ - سعد الدین حمویّه نیز بر این باور است که زمانی که مهدی (عج) ظهور کند، نه تنها از حال و گفتار وی بلکه از بند کفش و خاک زیر پای او اسرار توحید آشکار می‌گردد و به گوش می‌رسد (آشتیانی، همان). علت آن احاطه ولایت او بر عالم هستی است به گونه‌ای که یا استعداد همه موجودات حتی جمادات نیز به فعلیت می‌رسد و یا استعداد انسان چنان به فعلیت می‌رسد که اسرار توحید را در همه ذرات عالم حتی در جمادات می‌یابد. چنین امری تنها از خاتم ولایت به ظهور می‌رسد و این نشان ختم ولایت حضرت مهدی (عج) است.

۵ - جمعی دیگر از بزرگان اهل معرفت نیز به اشاره یا به صراحت حضرت مهدی (عج) را خاتم ولایت دانسته‌اند همچون عزیزالدین نسفی که عیسی (ع) را نیز ختم ولایت نمی‌داند و نیز محقق لاهیجی شارح گلشن راز که به اشاره حضرت مهدی (عج) را ختم ولایت می‌داند (آشتیانی، همان، ۹۱۶).

۶ - سید می‌نویسد: اکثر قدمای اهل معرفت مانند بایزید بسطامی، جنید بغدادی، شبلی، معروف کرخی و پیروان آنان و نیز بیشتر متأخران مانند سعدالدین حمویّه، صدرالدین قونوی و عبدالرزاق کاشانی که همگی صاحب کشف و شهود بوده‌اند، حضرت مهدی (عج) را ختم ولایت مقیده می‌دانند (املی، المقدمات، ۵۷۷).

سرانجام سید تصریح می‌کند که به اعتقاد من کوچکترین وزیر از وزیران مهدی (عج) درجات و مراتب بسیاری بر شیخ و امثال او برتری دارند. نسبت شیخ به کمترین وزیر مهدی (عج) مانند نسبت عرش و قلمرو احاطه آن به قلب عارف در سخن بایزید بسطامی است. بایزید گفته است: صد هزار هزار برابر عرش و آنچه در عرش و پایین‌تر

از آن وجود دارد در گوشه‌ای از قلب عارف جای دهند، عارف به خاطر کوچکی آن و بزرگی وسعت قلب خود، متوجه آن نخواهد شد و وجود آن را در قلب خود احساس نخواهد کرد. سید می‌نویسد: این نسبت به قلب بایزید است و گرنه اگر گفته شود: اگر صد هزار هزار برابر عرش و آنچه در عرش و پایین‌تر از آن وجود دارد، هزاران برابر شود، نسبت به گوشه‌ای از قلب عارف، چیزی به حساب نمی‌آید. نسبت شیخ و صد هزار هزار چون او که هزاران برابر شوند، به گوشه قلب مهدی (عج) چیزی به حساب نمی‌آید (آملی، جامع الاسرار، ۵۹۴ - ۵۹۵).

منابع

- آشتیاتی، سید جلال‌الدین؛ شرح فصوص الحکم، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- _____؛ شرح مقدمه قیصری، دفتر تبلیقات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۰ش.
- آمدی، عبدالواحد؛ غرر الحکم و درر الکلم، صیدا، عبدالرسول شراره و شرکاء، ۱۳۴۹ق.
- آملی، سید حیدر؛ جامع الاسرار و منبع الانوار، تصحیح هنری کرین و عثمان یحیی، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۷ش.
- _____؛ المقدمات من کتاب نص النصوص، تصحیح هنری کرین و عثمان یحیی، انتشارات نوس، چاپ دوم، ۱۳۶۷ش.
- ابن ابی الحدید؛ شرح نهج البلاغه، دار الهدی الوطنیه، بیروت.
- ابن عربی، محیی‌الدین؛ فتوحات مکیه، تحقیق عثمان یحیی، قاهره، الهیسه المصریه العامه، ۱۳۹۲م.
- الخطب خوارزمی، احمد؛ المنائب، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق.
- اصقهبانی، حافظ ابو نعیم؛ حلیة الاولیاء، مصر، مکتبه الخانجی، ۱۹۳۸م.
- امام صادق (ع)؛ مصباح الشریعه، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۰ق.
- برسی، حافظ رجب؛ مشارق انوار الیقین، بیروت، دار الاندلس.
- ترمذی، ختم الاولیاء؛ تصحیح عثمان یحیی، بیروت، المطبعه الکاتولیکیه.
- شبلیانی احسانی، ابن ابی‌الجمهور؛ عوالی اللثالی، قم، مطبعه سید الشهداء، ۱۴۰۵ق.

- صفار، محمد بن حسن؛ بصائر الدرجات، تهران، مؤسسه اعلمی، ۱۳۶۲ش.
- طبری، حسن؛ کامل بهایی، قم، مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۷۶ق.
- فرغانی، سعید الدین، مشارق الدراری، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۷ش.
- فیض کاشانی، محسن؛ علم الیقین فی اصول الدین، تهران، المکتبه الاسلامیه.
- قمشه ای، محمدرضا؛ ذیل قصه شبلی، مطبع نور، قزوین، ۱۳۵۴.
- قونوی، صدر الدین؛ کتاب الفکوک، تصحیح و ترجمه محمد خواجهوی، انتشارات مولی، ۱۳۷۱ش.
- قیصری، محمود؛ شرح فصوص الحکم، قم، انتشارات بیدار.
- کاشانی، فتح الله؛ منهج الصادقین، تهران، انتشارات اسلامی.
- لاهیجی، محمد؛ شرح گلشن راز، تهران، زوار، ۱۳۷۴.
- مجلسی، محمداقبر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۹۸۳م.
- مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۳ق.
- نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ق.